



عبدالاحمد فیض

شورای امنیت و موضع دوگانه در قبال عاملان و حامیان تروریسم

تروریسم یک پدیده تاریخی است که بایزرگترین تحول تاریخی اروپای قرن هجدهم میلادی یعنی انقلاب کبیر فرانسه مرتبط میگردد. انجام دگرگونیهای انقلابی و تحقق اهداف بنیادین انقلاب که همانا تأمین عدالت اجتماعی، تحقق حقوق و آزادیهای اساسی بشری بود، باعث شد تا برای دستیابی به آرمانهای فوق روند انجام تحولات انقلابی با روشهای خشونتبار، اربع دهشت به هدف براندازی دژاستبداد حاکم و مقاومت محور ظلم و سرکوب توأم گردد و از همین دوره تاریخی (۱۷۸۹) میلادی واژه تروریسم و وحشت وارد گفتمان سیاسی شد. از آنجائیکه تروریسم دهشت افزینی بمتابیه یک پدیده زشت و بد نام در مقاطع متفاوت تاریخی به شیوه های گوناگون و با کاربرد روشهای نهایت فجیع، ظالمانه و بزدلانه همواره تمامیت جسمانی، مالی، حقوق و آزادیهای اساسی انسانی را به هدف رسیدن به مقاصد سیاسی خود هدف قرار میدهد لذا ازین منظر همواره در محراق توجه محافل سیاسی و حقوقی قرار داشته است.

امالی الرغم پیامدهای هولناک اعمال تروریستی، این پدیده الی سالهای آغازین هزاره سوم بیشترین به عنوان یک عملکرد و حشیانه جرمی معطوف به بی ثبات سازی حاکمیتها و اقتدار سیاسی در چهارچوب مرزهای معین دولت ها مطرح بوده و حاکمیتهای سیاسی سعی بعمل آورده است تا با وضع قوانین ضد تروریستی در نظام های حقوقی خویش، نحوه ای مبارزه و اسلوب جلوگیری ازین پدیده را بر اساس امکانات داخلی تسهیل نمایند. فلذا در نظام بین الملل باوصف اینکه وجود قواعد و هنجارهای معینی در قالب میثاقهای جهانی و قواعد حقوق بین المللی تعالی در مبارزه علیه اقدامات هراس افگانه را شاهد بودیم، مادرپرا تیک، نظام جهانی سالیان متمادی بوضوح در فقدان میکانیزمهای لازم از منظر حقوقی و تخنیک در مبارزه علیه دهشت افگنی بسر برده است. لذا طوریکه قبلاً اذعان گردید این فقط دولتها بود تا هر کدام ناگزیر بوده است که در برابر خطر تروریسم به تنهای بدون همکاری متقابل و هماهنگی بین المللی راهکارهای معین رویدست گیرند.

بعد از وقوع حادثه تروریستی یازدهم سپتامبر سال (۲۰۰۱) میلادی علیه ایالات متحده که گفته میشود بوسیله شبکه تروریستی القاعده انجام شد و در نتیجه آن برجهای دوقله ای مرکز تجارت جهانی در نیویورک که نماد عظمت، شکوه، جلال و یگانگی قدرت بلامنازع ایالات متحده و نظام سرمایه داری جهانی خوانده میشد از هم فروپاشد، و این امر موجب گردید که برای نخستین بار در تاریخ فعالیت سازمان ملل متحد پدیده تروریسم که با فروپاشی جهان دوقطبی و توسعه روز افزون سیاست توسل به قوه در روابط بین المللی، گسترش مزید کسب نمود، بعنوان یک معضل در سطح جهانی تعریف گردیده و تلاش همه جانبه در سطح شورای امنیت این نهاد با عظمت اجرائیوی ملل متحد بعمل آمد تا یک چهارچوب حقوقی جامع مبارزه علیه تروریسم که منافع ایالات متحده را هدف قرار داده بود در سطح بین المللی ایجاد گردد.

شورای امنیت بلادرنگ بعد از تهاجم تروریستی در خاک امریکا به اتفاق اراء قطعنا مه شماره (۱۳۶۸) خویشرا مبنی بر تقبیح قاطعانه اقدامات تروریستی فوق صادر نموده و با اهتمام جدی و پشتیبانی بی نظیر از خواستهای ایالات متحده مبنی بر اقدامات بعدی ان کشور علیه تروریسم بین المللی که بن لادن رهبر شبکه القاعده مسئول ان معرفی گردید بود، تصامیم همه جانبه در راستای ایجاد همکاریهای بین المللی در نبرد علیه تروریسم و حمایت از جایگاه

و موقوف ایالات متحده اتخاذ نمود. موازی بدان مجمع عمومی ملل متحد با اصدار قطعنامه (۱/۵۶) حمله هراس افکنانه را در ایالات متحده بشدت نکوهش نموده و از سازمانهای ذریبط خواسته شد تا تدابیر همه جانبه ضد تروریستی اتخاذ نمایند. همچنان همین قطعنامه هرگونه اقدامات ضد تروریستی دولتها را حقیقتاً حاکمیتها ی مستقل برفوق ماده (۵۱) منشور اعلام نمود و بار نخست بود که بدولتها صلاحیت حقوقی تجویز شد که در مبارزه بر ضد محافل تروریستی و حامیان آنها از ابزار زور بمتابه آخرین گزینه استفاده نمایند.

هكذا شورای امنیت در (۲۸) سپتامبر (۲۰۰۱) با صدور قطعنامه شماره (۱۳۷۳) مجازات ونحوه برخورد با عاملان و حامیان تروریسم را در هر کجای هستند مشخص نموده و بدولتها گوشزد شد تا در مبارزه علیه سازمانها و تشکیلات تروریستی از مجرای تشریک فعالیتهای اطلاعاتی، پیگیری، تعقیب و مجازات هراس افکنان همکاری همه جانبه نمایند. هکذا در همین قطعنامه به آمادگیهای همه جانبه ایالات متحده مبنی بر حمله گسترده مسلحانه ائتلاف غرب بر هبری امریکاعلیه مواضع و مخفیگاه های تروریستان القاعده مستقر در سرزمین ویران افغانستان که ادعا میشد در افغانستان پناه گرفته و مورد حمایت رژیم طالبان بود، مهترانه یادگذاشته و میکانیزمهای حقوقی مبنی برتهاجم و لشگرکشی ائتلاف غرب علیه امارات خودکامه طالبان که از حمایتهای همه جانبه اسلام آباد برخوردار بود، مساعد و راه برای استقرار هزاران نظامی خارجی زیر چتر جنگ برضد هراس افکنی در قلمرو کشور ما هموار گردید.

درین نوشته با پیشگفتار فوق که در ظاهر امر غیر ضروری به نظر میرسد، نویسنده در پی آن هستم که آیا شورای امنیت ملل متحد در مبارزه علیه پدیده تروریسم اصول بین المللی و معیارهای حاکم در نظام جهانی را بر مبنای اصل تساوی دولت ها و باتوجه به ابعاد فجایع و قربانی های ناشی از حملات تروریستی در کشورهای خط مقدم جبهه ضد تروریستی رعایت کرده است؟

ایا شورای امنیت ملل متحد بتأسی از اصول و احکام منشور، در تثبیت عاملان و حامیان تروریسم و عنصر تجاوز که دولتهای تجاوزکار از دهشت افکنی بحیث ابزار زور و دخالت علیه دولتهای مستقل استفاده مینماید، برخورد دوگانه نداشته است؟

ایا شورا در کاربرد صلاحیتهای خود مشمول فصل هفتم منشور از موقوف حقوقی عادلانه برخوردار است؟ جایگاه این نهاد حافظ صلح در کجاست؟

برای دریافت پاسخ به سوالات مطروحه فوق منطقی خواهد بود تا به متون و اصول مندرج در قطعنامههای فوق در مبارزه علیه دهشت افکنی و کشورهای حامی گروههای تروریستی که بعد از وقوع حملات تروریستی یازدهم سپتامبر صدور یافت مراجعه صورت گیرد. درین قطعنامه که میکانیزمهای حقوقی مبارزه علیه تروریسم را در مقیاس جهانی پیریزی نموده و زمینه حمله مسلحانه نیروهای بین المللی را در کشور ما فراهم ساخت، روی تمرکز جنگ در داخل مرزهای ملی ما تأکید گردیده و این بدان معنی خواهد بود که شبکه القاعده ساخته و پرداخته افغانستان بوده و به لزوم تمرکز جنگ و نبرد علیه تروریسم دربر خاستگاه اصلی آن که بوضوح به سالهای دهه هشتاد در خاک پاکستان بر میگردد چشم پوشی صورت گرفته است. فلذا این نحوه تصمیمگیری در شورای امنیت موجب گردید که پناهگاه امن گروههای تروریستی در مآمن اصلی آن در پاکستان مصون باقی گذاشته شده و به اسلام آباد فرصت مساعد شد تا در سالهای بعدی پس از فروپاشی امارت طالبان در کابل، به سربازگیری و انسجام مجدد گروه های متشنت و بشدت پراکنده تروریستی با خاطر اسوده و بدون هرگونه نگرانی از عکس العمل جهانی بپردازد که این خود به ظهور دوباره طالبان و شبکههای تروریستی دیگر در منطقه، تداوم جنگ و بی ثباتی در کشور ماکه مسلماً حمایتهای اشکار و پنهان اداره اطلاعات نظامی پاکستان را با خود داشت منتج گردید. فلذا بوضوح میتوان ادعا داشت که چنین شیوه برخورد در یک موضوع نهایت مهم که به سر نوشت صلح و امنیت جمعی مرتبط بوده و شورای امنیت خود پدیده تروریسم را معضل جهان معاصر نامیده است با اصول عدالت، اصل بیطرفی و ماهیت وظیفوی این نهاد همخوانی چندانی ندارد.

هكذا شورای امنیت و در مجموع دستگاه ملل متحد از سالیان طولانی ناظر بر اوضاع پراشوپ منطقه و بویژه تجاوز اشکار اسلام آباد در امور داخلی افغانستان بوده که در قالب یک نبرد نیابتی در وجود مخوفترین گروه‌های تروریستی و قبل از وقوع حادثه تروریستی یازدهم سپتامبر (۲۰۰۱) علیه دولت و مردم افغانستان در جریان بوده و صدها هزار افغان غیرنظامی در نتیجه آن جانهای شریں خویشرا از دست داده است. بنابراین بر شورای امنیت بود تا قبل از تهاجم تروریستی علیه ایالات متحد با رعایت اصل برابری دولتها و اصول بشری با توجه به ابعاد فجایع و جنایات ناشی از مداخلات خارجی در کشور ما اقدامات عاجل در ضدیت با حوادث مرگبار تروریستی، جنایات گسترده جنگی و نقض فاحش حقوق بشری اتخاذ مینمود. که این خود مظهر غیر قابل انکار در نحوه برخورد دوگانه شورا در قضایای مشابه تعریف میگردد.

از آنجائیکه اسلام آباد به بیکی از عناصر خارجی دخالت و تجاوز عریان علیه کشور ما مبدل گردیده و آن کشور خود به حضور مخالفان مسلح دولت افغانستان در قلمرو آن کشور بیشرمانه و شجاعانه اذعان داشته است و نیز همین اکنون میزبانی گروه‌های متعدد تروریستی را بعهده داشته که از آنها بمثابه سربازان اجیر در جنگ علیه افغانستان استفاده میکند، لذا در خصوص این کشور تمامی شرایطی حقوقی لازم فراهم گردیده تا شورای امنیت بر بنیاد احکام مندرج در بند (۷۴) ماده دوم منشور و به استناد بر احکام قطعنامه شماره (۱۳۷۳) (۲۰۰۱) که از پشتوانه حقوقی ماده (۲۵) منشور برخوردار است و بادر نظر داشت احکام مندرج در پراگراف (ج) قطعنامه (۳۳۱۴) تعریف تجاوز که اعزام دسته جات، نیروهای نامنظم، یا مزدوران جنگی را غرض انجام عملیات مسلحانه علیه کشور دیگر تجاوز اشکار توصیف مینماید و متکی بر صلاحیتهای که مواد (۲۹)، (۳۹) و فصل هفتم منشور (مواد ۴۱-۴۲) به این نهاد تفویض کرده است، تدابیر و اقدامات لازم رامینی بر محکومیت اسلام آباد بمثابه کشور ناقض صلح و حامی تروریسم اتخاذ نماید. در حالیکه شورای امنیت جزء اقدامات سمبولیک و توصیه‌های تشریفاتی به جانب پاکستان که استمرار تجاوز علیه افغانستان را حق خود میدانند هیچ اقدام مقتضی را که در چهارچوب مسولیت‌های حقوقی آن نهاد مطرح است انجام نداده است، که بنوبه خود تخطی از اصول کاری و جفای بزرگ در حق ملتی است که در معرض تجاوز و تهاجم گسترده تروریستی قرار دارند.

در فرجام با عنایت به اینکه سازمان ملل متحد بمثابه نهاد مسؤل در پاسداری از صلح و امنیت بین المللی نقش بسزائی را در مبارزه علیه تروریسم در سالهای پسین ایفاء داشته و بدون تردید نقطه‌ای محوری غیر قابل انکار در ایجاد تفاهم مشترک در برچیدن کانونهای هراس افگنی و تمهید رویکرد های ضد تروریستی در سطح بین المللی پنداشته می شود اما علی الرغم آن، چگونگی برخورد و میزان عکس العمل شورای امنیت که باتأسف شدیداً در انحصار قدرتهای بزرگ قرار گرفته است، نسبت به عاملان تروریسم و حامیان آنها با در نظر داشت رویدادهای مماثل تروریستی در دیگر قسمت جهان متناقض اصول و پرنسیپای نافذ در منشور و اصول رفتاری است که سازمان بر بنیاد آن اعتبار جهانی کسب نموده و بدون تردید عدم اهتر از از چنین پالیسی غیر سازنده و دوگانگی برخورد در قضایای مشابه جهانی نه تنها به کاهش اعتبار جهانی ملل متحد خواهد انجا مید بلکه به گسترش روز افزون کانونهای تروریستی و تشدید حملات دهشت افگانه در سراسر جهان منجر خواهد شد.